



درگیری سوئیس در بحران نفت ایران ۱۹۵۱-۱۹۵۳^(۱)

ترجمه: مریم بهرامیان

تا امروز، بحران نفت ایران در سالهای ابتدایی دهه ۱۹۵۰ از منظر بازیگران اصلی آن - ایران، بریتانیا و ایالات متحده - مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است، لیکن هیچگاه دیدگاه کشورهای که منافع ملی در نفت ایران جستجو نمی‌کردند، مورد مطالعه قرار نگرفته است. نمایندگان کشورهای غیر درگیر در تهران، بیشتر ناظر این وقایع بوده‌اند و انتظار می‌رود نظر آنها در مورد این مسأله با نظرات بازیگران آن متفاوت باشد. از این رو، برداشت کشوری ناظر مانند سوئیس می‌تواند ابعاد تازه‌ای از منازعه قدرتهای بزرگ بر سر نفت ایران را روشن کند، به ویژه آنکه موضع بی‌طرفی سوئیس طرفین را به این فکر واداشت که این کشور می‌تواند واسطه مناسبی برای حل اختلاف میان آنها باشد. هر چند خواهیم دید با آنکه سوئیس‌ها مایل به مداخله در این بحران نبودند، رویکرد آنها نسبت به ملی‌شدن نفت ایران جانبدارانه بود. در این مقاله ابتدا برداشت سوئیس از اوضاع ایران طی بحران آذربایجان در ۱۹۴۶ در مقایسه با بحران نفت ایران در سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ مورد بررسی قرار می‌گیرد و پس از آن به نقش سوئیس طی بحران نفت به عنوان میانجی در سطح دیپلماتیک و سپس در سطح اقتصادی پرداخته می‌شود.

سوئیس‌ها؛ ناظران صحنه جنگ سرد در ایران

طی بحران نفت ایران در فاصله سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ مذاکرات میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC) به تیرگی روابط ایران و بریتانیا انجامید؛^(۲) و در نتیجه آن ایران در اکتبر ۱۹۵۲ روابط دیپلماتیک خود را با بریتانیا قطع کرد. متعاقب این امر سوئد حفاظت منافع ایران در لندن و سوئیس حفاظت منافع انگلیس در تهران را بر عهده گرفتند، که سفارت سوئیس صرفاً مسؤول امور کنسولی انگلستان بود و در جریان مذاکرات، سفارت آمریکا واسطه غیرمستقیم تهران - واشنگتن - لندن بود.^(۳) با آنکه در مذاکرات انگلستان و ایران، سوئیس نقشی ایفا نکرد و در این مسأله حساس سیاسی رسماً بی طرف ماند، اما رویکرد این کشور نسبت به بحران نفت، آشکارا به سمت سیاستهای بریتانیا و ایالات متحده گرایش داشت. کاردار سوئیس در تهران در گزارشهای خود بر سیاست قدرت‌های بزرگ در ایران بسیار تأکید داشت و سیاستمداران ایرانی را تا حد برگ برنده قدرت‌های بزرگ در بازی بر سر کنترل ایران پایین می آورد. این موضوع چندان هم مایه شگفتی نیست، چرا که منبع اطلاعات او اساساً سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا بود.

نگرش سوئیس نسبت به منازعه قدرت‌های بزرگ، همیشه منحصرأ به دو قدرت بزرگ غربی گرایش نداشت. گزارشهای نمایندگان سوئیس در مورد بحران نفت ایران در مقایسه با گزارشهای مربوط به بحران آذربایجان در ۱۹۴۶، تغییر چشمگیری یافته است.^(۴) پس از پایان جنگ دوم جهانی، کشورهای کوچکی مانند ایران یا سوئیس تنها باید با ترس و هراس منتظر می ماندند تا ببینند فاتحان جنگ با آنها چگونه رفتار خواهند کرد. سوئیس در این مورد، وضعیت خود را با ایران مقایسه می کرد. در طول بحران آذربایجان، کاردار سوئیس به عملکرد سیاستمداران ایرانی برای حفظ استقلال کشور و بهره گرفتن از اهداف قدرت‌های بزرگ برای منافع کشورشان، به دیده تحسین می نگریست. پس از آنکه در مارس ۱۹۴۶، ایران توانست از طریق اقدامات دیپلماتیک در سازمان ملل، نیروهای شوروی را با موفقیت از خاک خود عقب براند، اعتماد به نفس کافی برای مقابله حملات تبلیغاتی همسایه شمالی خود را نیز به دست آورد. با این وجود نماینده سوئیس به خوبی می دانست که ایران بدون حمایت ایالات متحده قادر به ادامه این وضع نخواهد بود. بنابراین او حمایت آمریکا از ایران را در سازمان ملل، نقطه



عطفی در تاریخ ایران می‌دانست. ناظران سوئسی در زمان بحران آذربایجان نیز از درگیری فزاینده میان متحدان جنگ آگاه بودند، هر چند هیچوقت اصطلاح «جنگ سرد» را به کار نبردند. مدت کوتاهی پس از جنگ نیز آنها بر این باور بودند که اختلافات سنتی میان اتحاد شوروی و بریتانیا بر سر نفوذ در ایران، ادامه خواهد یافت. زمانی که آمریکاییها در سازمان ملل برای ایران میانجیگری کردند، ناظران سوئسی به خوبی دریافتند که اصلی‌ترین نیرو برای جلوگیری از جاه‌طلبیهای شوروی در ایران، ایالات متحده است. از طرفی به نظر می‌آمد انگلیس شدیداً مخالف نفوذ آمریکا در ایران است و بیشتر مایل است با شوروی به توافق برسد؛ به این صورت که استانهای شمالی ایران را به آنها واگذار کند و در مقابل مناطق نفتی جنوب را برای خود نگه دارد. این نوع نگرش انگلستان، کاردار سوئیس را به بیان این جمله طعنه‌آمیز واداشت که دست کم انگلیس و اتحاد شوروی در این گوشه دنیا بر سر یک جا به توافق می‌رسند.

گزارشهای هیأت نمایندگی سوئیس در تهران طی بحران آذربایجان، تصویر پیچیده‌ای از اوضاع سیاسی ایران نشان می‌دهد که در واقع از منابع مختلف اطلاعاتی در این کشور بدست آمده است. با آنکه نماینده سوئیس بیشتر به سیاست متحدین غربی در ایران متمایل بوده، لیکن وقایع آذربایجان را مطابق قالبهای جنگ سرد تعبیر نکرده است. به عکس اوسعی داشته به دیدگاه سیاستمداران ایرانی پی‌برد و اغلب با اقدامات آنها موافق بوده است. به طور مثال کاردار سوئیس در گزارش خود در ۱۹۴۵، از محمد مصدق به عنوان یکی از «برجسته‌ترین سیاستمداران ایرانی» یاد می‌کند که دکترای خود را از سوئیس گرفته و پس از اعلان خودمختاری آذربایجان توسط دموکراتها، بعنوان نماینده مجلس عملاً پیشنهاد تغییر ایران به یک کشور فدراتیو مثل سوئیس و ایالات متحده را در مجلس مطرح کرد.

تنها نیم دهه بعد، زمانی که مصدق به عنوان نخست‌وزیر، مبارزه برای ملی شدن منابع نفتی ایران را آغاز کرد، کاردار بعدی سوئیس در تهران، هر گونه قابلیت سیاسی این سیاستمدار را رد کرد. مصدق، طبق قالبهای جنگ سرد، سدی در راه سیاست جهان آزاد مبنی بر مهار اتحاد شوروی به حساب می‌آمد. شاید یکی از دلایل این تغییر چشمگیر در گزارشهای هیأت نمایندگی سوئیس این بوده که کاردار سوئیس در زمان بحران نفت ایران، از مخالفان سرسخت اتحاد شوروی بوده است. همچنین عامل دیگر تغییر نگرش سوئیس و تمایل آن به سیاستهای

غرب را می‌توان در سیاست اتحاد شوروی در اروپای شرقی جستجو کرد. به نظر می‌رسید در مقایسه با بحران آذربایجان در ۱۹۴۶، اتحاد شوروی به اندازه قبل تهدید به حساب نمی‌آمد و نزدیکی ایران به اتحاد شوروی به لحاظ جغرافیایی و در نتیجه آن آسیب‌پذیری این کشور در مقابل حملات نظامی شوروی دیگر خطری جدی تلقی نمی‌شد. این نکته نیز جالب توجه است که کاردار سوئیس در ایران طی بحران نفت هیچ جانب‌داری نسبت به سیاست‌های ایران نشان نمی‌داد. او در نامه‌ای به وزیر امور خارجه سوئیس اذعان کرده که سیاست ایران او را به یاد معادله‌ای چندمجهولی می‌اندازد. ظاهراً فهم این معادله زمانی که به دشمنی‌های دو قطب جنگ سرد محدود گردید، ساده‌تر شد. در نتیجه ناظر سوئیس با رد قاطعانه دخالت آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در کودتای ۱۹۵۳ قادر به بیان علت پدیده کودتا نبود. نماینده سوئیس طی دوران بحران نفت، به جای آنکه مانند نماینده قبل از خود، ناظری «بی‌طرف» باقی بماند، خود را با منافع انگلستان و ایالات متحده همراه کرد. صرف‌نظر از تأثیر روح زمان جنگ سرد، برداشت دیپلمات‌های سوئیس از وقایع ایران در اوایل دهه ۱۹۵۰^(۵) را می‌توان به جهت‌گیری‌های شخصی آنها نسبت داد. نماینده سوئیس طی بحران آذربایجان از طریق عروس خود با ایران پیوند داشت در حالیکه نماینده سوئیس در زمان بحران نفت از طریق همسر انگلیسی خود با بریتانیای کبیر وابسته بود. او بعدی از اینکه نماینده منافع انگلستان است خشنود بود که وقتی مجدداً ایران و انگلیس روابط دیپلماتیک برقرار کردند، انگلیس‌ها به سختی توانستند او را متقاعد کنند محل اقامت تابستانی آنها را ترک کند.^(۶)

به دنبال یک میانجی بی‌طرف:

سوئیس که در دهه ۱۹۴۰ به خاطر بی‌طرفی در جنگ دوم جهانی، منزوی شده بود، در آغاز جنگ سرد با پیشنهاد وساطت به عنوان یک میانجی بی‌طرف، موقعیتی دوباره یافت. با وخامت روابط ایران و انگلیس، هر دو کشور سعی داشتند سوئیس را به عنوان نماینده منافع خود انتخاب کنند. اما در آن زمان سوئیس مراقب بود خود را درگیر مسائل سیاسی این مناقشه نکند. زمانی‌که وزارت خارجه انگلیس از وزارت خارجه سوئیس خواست که این کشور حفاظت از منافع انگلیس در ایران را بر عهده گیرد، مقامات سوئیس ابتدا تردید داشتند اما سرانجام این



پیشنهاد را پذیرفتند. از طرف دیگر، دولت مصدق نتوانست سریعاً تصمیم بگیرد چه کسی می‌تواند به بهترین شکل حافظ منافع ایران در انگلیس باشد تا جایی که حتی اقدام به برگزاری رأی‌گیری سراسری نمود. چند ماه پس از آنکه سوئیس حفاظت از منافع انگلیس در ایران را عهده‌دار شد، نخست‌وزیر ایران با کاردار سوئیس تماس گرفت و اعلام کرد مایل است مذاکرات مستقیم ایران و انگلیس از طریق دولت سوئیس - بعنوان میانجی - صورت پذیرد. این موضوع در ۲۲ فوریه ۱۹۵۳، تنها چند روز پس از آخرین پیشنهاد انگلیس - آمریکا به ایران از طریق هندرسون، سفیر آمریکا، رخ داد. مصدق اعلام کرد بسیار مایل است با انگلستان به توافق برسد. اما او از روند مذاکرات انگلیس و ایران از طریق آمریکاییها، راضی نبود، چرا که به نظر او، آنها منافع بسیاری در این جریان داشتند. نخست‌وزیر ایران امیدوار بود مناقشه نفت هر چه زودتر با دستیابی به راه‌حلی رضایت‌بخش از طریق میانجی‌ای که در ایران به دنبال اهداف خود نباشد خاتمه یابد. جالب اینکه، کاردار سوئیس در تهران این پیشنهاد مصدق را جدی گرفت و به رغم عدم تمایلش به نخست‌وزیر ایران، به خواسته او برای دستیابی سریع به توافق با انگلستان، اعتماد کرد. از آنجا که وزیر خارجه سوئیس به لحاظ سیاسی مایل نبود درگیر این مناقشه شود، ابتدا، نسبت به پیشنهاد مصدق تردید داشت. از طرفی دیپلماتهای سوئسی می‌دانستند فرصت مناسبی به دست آمده تا کشورشان در این بحران بین‌المللی، ایفای نقش کند. به هر حال وزیر خارجه سوئیس، در آخر این پیشنهاد تهران را نپذیرفت در حالیکه نماینده سوئیس در تهران خوشحال می‌شد بتواند در تلاش انگلیس و ایران برای یافتن راههای جدید جهت حل این مسأله، ایفای نقش کند، در عوض، برن نظر سفیر خود در لندن را پذیرفت. وزیر خارجه سوئیس که تحت تأثیر نگرش انگلیس نسبت به بحران نفت بود، تلاش مصدق برای یافتن راهی جدید برای دستیابی به راه حل را «تلاش آشکار ایران برای پیچیده کردن این مسأله و ادامه مذاکره از کانالهای گوناگون می‌دانست».^(۷) به نظر او سوئیس نمی‌توانست پیشنهاد میانجی‌گیری را بپذیرد، مگر در صورتی که آمریکاییها از موضع خود عقب‌نشینی کنند. در نهایت وزارت خارجه انگلستان از رد پیشنهاد مصدق از سوی سوئیس بسیار خرسند شد.^(۸)

مسأله دیگر این است که آیا مصدق واقعاً مایل بود از کانالی جدید، با انگلیس به توافق برسد یا این تنها یک ترفند سیاسی برای طولانی تر کردن مذاکرات بود. از نظر انگلیسیها و

آمریکاییها، احتمال پذیرفتن پیشنهاد هندرسون از سوی نخست‌وزیر ایران چندان نبود و او بیشتر انتظار طولانی‌تر شدن این مذاکرات را داشت. لذا عدم تمایل مقامات سوئیسی به قبول پیشنهاد میانجیگری از سوی ایران چندان هم تعجب‌آور نیست.^(۹) از سوی دیگر کاردار همیشه مغرض سوئیس در تهران تمایل مصدق برای یافتن راه‌حل را، واقعی می‌دانست زیرا نخست‌وزیر ایران آمادگی خود را برای انجام مذاکره در مورد پرداخت غرامت به شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC) نیز اعلام کرده بود که ابتدا باید مورد تأیید دیوان بین‌المللی لاهه قرار می‌گرفت. از این طریق او باید رسماً حکم دادگاه بین‌المللی را می‌پذیرفت، در نتیجه می‌توانست توافق با شرکت نفت ایران و انگلیس را به مردم ایران نیز بقبولاند. لیکن انگلیسیها باید میزان غرامتی را که در نظر داشتند در دیوان لاهه مطرح کنند، به او اعلام می‌کردند تا قابل پرداخت بودن آن به لحاظ اقتصادی، مورد ارزیابی قرار گیرد.^(۱۰) وقتی نخست‌وزیر ایران در یافتن راه‌حل مورد قبول مردم ایران ناکام ماند، پیشنهاد هندرسون را رد کرد. در نتیجه کاردار سوئیس دوباره به همان رویکرد مغرضانه خویش نسبت به مصدق بازگشت چرا که به نظر او مصدق هیچوقت واقعاً به دنبال دستیابی به راه‌حل نبود. به هر حال ما بر این باوریم که نخست‌وزیر ایران در حقیقت بسیار خواهان دستیابی به توافق با انگلستان بود از همین رو نیز به دنبال راهی تازه برای انجام مذاکرات بود، لیکن نکته قابل توجه این است که چرا مصدق، سوئیس یعنی نماینده منافع انگلستان در ایران را به عنوان کانال تازه انجام مذاکرات انتخاب کرد. او می‌توانست کشورهای دیگری را هم که در ایران دنبال هدفی نبودند را انتخاب کند (شاید هم در این مورد اقدام کرده باشد). شاید نخست‌وزیر ایران به این دلیل سوئیس را انتخاب کرد که این کشور در میان نخبگان تحصیل‌کرده ایران، از محبوبیت زیادی برخوردار بود، شاید هم به علت تعلق خاطر شخصی خود به سوئیس این کشور را انتخاب کرده باشد.

سوئیس نه تنها در سطح دیپلماتیک میانجی مناسبی در مناقشه میان ایران و انگلیس به حساب می‌آمد بلکه در سطح اقتصادی نیز، به همین گونه بود. افراد بسیاری بارها به وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کردند تا زمان حل اختلافات، فردی سوئیسی، اداره نفت ایران را بر عهده گیرد. به نظر اروپائینی که با ایران در ارتباط بودند، سوئیس می‌توانست قابل قبول‌ترین اداره‌کننده خارجی نفت برای دولت ایران باشد.^(۱۱) به علاوه انگلیسیها نیز به آنها اعتماد داشتند.



یک بانکدار سوئیسی نیز زمانی چنین پیشنهادی را مطرح کرد و این نشان‌دهندهٔ پرمفعت بودن این نوع میانجیگریهاست. بدین نحو که، در پاییز ۱۹۵۱، مدیرعامل یک بانک مهم سوئیسی به بانک انگلیس پیشنهاد کرد، مسائل سیاسی را کنار گذاشته و کمک کند مناقشهٔ نفت ایران در سطح اقتصادی حل شود. او پیشنهاد کرد سه شرکت مختلف برای تولید و فروش نفت ملی ایران تأسیس شود که اساساً تحت نظارت دولت ایران و سهامداران سوئیسی باشد. این سه شرکت تا زمان حل مناقشهٔ نفت باید به عنوان امین رفتار می‌کردند و سرمایهٔ کافی را برای پرداخت بدهی شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC) در اختیار دولت ایران قرار می‌دادند. به دلایل سیاسی و اقتصادی دولت انگلستان و بانک انگلیس علاقهٔ چندانی به پیشنهاد بانکدار سوئیسی نشان ندادند. مهمترین علت مخالفت آنها این بود که این پیشنهاد مانعی بر سر راه نظارت انگلستان بر توزیع نفت ایران می‌شود به علاوه طبق برآورد آنها انجام پرداختهای نفتی به فرانک سوئیس بار سنگینی بر دوش اقتصاد انگلیس قرار می‌داد که از عهدهٔ آن خارج بود. وزارت خارجه انگلیس بر این باور بود که مصدق پیشنهاد سوئیسی‌ها را هم با همان استدلالات قبلی که پیشنهاد بانک بین‌المللی را به عنوان یک سازمان اداره‌کنندهٔ بی‌طرف نفت ایران رد کرد، نخواهد پذیرفت. تا این زمان وزارت خارجه انگلیس مایل نبود رسماً اعلام کند که این کشور بر نظارت انگلیس بر توزیع نفت ایران، تأکید دارد. در عوض، پیشنهاد بانکدار سوئیسی را رد کرد و تقصیر را برگردن سیاست مصدق برای به دست گرفتن تولید و ادارهٔ نفت تحت کنترل انحصاری ایران، انداخت. هر چند که مصدق هرگز فرصت بررسی این پیشنهاد را پیدا نکرد چرا که در واقع این پیشنهاد هیچوقت به ایران داده نشد. وقتی مقامات سوئیسی دریافتند انگلستان پیشنهاد بانکدار سوئیسی را رد کرده است با آسودگی خاطر، درگیر این مسألهٔ حساس سیاسی نکردند.^(۱۲)

خرید نفت ایران زیر پرچم سوئیس بی‌طرف:

بحران نفت توجه بسیاری از شرکتهای جهان را برای یافتن جای پای در معاملات نفتی ایران که پیش از این در اختیار شرکت نفت ایران و انگلیس بود به خود جلب کرد. مالک سابق نفت ایران، تلاشهای بسیاری انجام داد تا دیگر شرکتهای را از این معاملات پرسود، دور نگه دارد. لذا به محض اینکه ایران منابع نفت خود را ملی اعلام کرد، شرکت نفت ایران - انگلیس به تمامی

خریداران احتمالی نفت ایران در سراسر جهان هشدار داد که در صورت خرید نفت از ایران از آنها شکایت خواهد کرد، به علاوه دولت انگلستان این امکان را نیز داشت که از نیروی دریایی سلطنتی برای متوقف کردن نفت‌کش‌های حامل نفت ایران در خلیج فارس استفاده کند لیکن برخی شرکتها تحت تأثیر سیاست متکی بر زور انگلیس واقع نشدند و سعی کردند بخشی از نفت ایران را که پایین‌تر از قیمت جهانی، فروخته می‌شد، خریداری کنند. در بعضی کشورها، این شرکتها از سفارت سوئیس تقاضا کردند در صورت امکان نفت ایران را تحت پرچم سوئیس بی‌طرف به کشورهایشان منتقل کنند. اما سوئیس مایل نبود بی‌طرفی خود را برای چنین اهدافی به کار برد. به رغم همه این احتیاطها مقامات سوئیسی نتوانستند خود را از گرفتار آمدن در مهلکه میان انگلیس و خریداران نفت ایران دور نگه دارند. این موضوع را می‌توان در پیشنهادات دو شرکت سوئیسی برای خرید نفت ملی ایران به خوبی روشن ساخت.

در پیشنهاد اول در اکتبر ۱۹۵۱، سرمایه‌گذاری زوربخشی ادعا کرد بیش از ۱/۲۰۰ میلیون دلار آمریکا در اختیار دارد که از «محافل انگلیسی - آمریکایی» دریافت کرده است. او دستور داشت نفت ایران را خریده و برای آنکه به دست شوروی نیفتد آن را زیر پرچم سوئیس بی‌طرف صادر کند. مقامات سوئیسی ابتدا این خبر را به عنوان توهمی غیرقابل باور، انکار کردند. اما چند روز بعد زمانیکه خبرگزاری رویتر گزارش داد قرار است سوئیس نفت ایران را بخرد، آنها با این موضوع جدی‌تر برخورد کردند. سفارت انگلیس در واکنش به این خبر، وزارت خارجه سوئیس را به رغم آنکه تلاش می‌کرد درگیر این مسأله نشود تحت فشار قرار داد. وقتی مقامات سوئیسی اعلام کردند این بازرگان سوئیسی مدعی است از طرف آمریکاییها و با موافقت انگلیس‌ها عمل می‌کند، مقامات انگلیسی و آمریکایی، دخالت در این معامله نفتی را انکار کردند. بعدها، مقامات سوئیسی از طرق غیررسمی، پی‌بردند که سرمایه‌گذار زوربخشی با علیرضا پهلوی، برادر شاه که گفته می‌شد مورد حمایت انگلیس و آمریکا است کار می‌کرده است. متأسفانه سوئیسی‌ها هیچوقت منبع اطلاعات خود را فاش نکردند و رابطه میان این بازرگان، خانواده سلطنتی و این به اصطلاح «محافل انگلیسی - آمریکایی» را پیگیری نکردند. ظاهراً این موضوع به عنوان یک مسأله حساس سیاسی، برای مقامات سوئیسی بسیار مهم بود و آنها سعی داشتند به تمام ابعاد آن پی‌ببرند. لذا ترجیح دادند این معامله نفتی را اختلافی در حوزه تجارت خصوصی - بین



شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC) و سرمایه‌گذار زوریخی قلمداد کنند. بالاخره پس از چند هفته اوضاع آرام شد و با کمکهای بسیار وزارت خارجه سوئیس نهایتاً به فراموشی سپرده شد.^(۱۳)

دومین اقدام سوئیسی‌ها در تابستان ۱۹۵۲ در مطبوعات جهان مطرح شد. نفت‌کش رزماری - که حامل نفت ایران بود - توسط نیروی دریایی سلطنتی در خلیج فارس توقیف و به بندر عدن برده شد و در آنجا به عنوان دارایی شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC) مصادره شد. شرکتهای متعددی از کشورهای جهان، در این معامله شرکت داشتند. در این زمان، بار دیگر سوئیس در تیترو روزنامه‌ها جای گرفت، چرا که مالک رزماری و طرف مذاکره‌کننده با دولت ایران، سوئیسی بود. شرکتهای سوئیسی مجدداً در صف اول این معامله بین‌المللی قرار گرفتند چرا که سوئیس هیچ‌گونه اهداف سیاسی را در ایران دنبال نمی‌کرد. لذا این معامله در نظر دولت ملی ایران نیز معامله‌ای مطمئن بود. سفارت انگلیس در سوئیس وزارت خارجه این کشور را تحت فشار قرار داد که مالک رزماری را از این معامله منصرف کند. لیکن مقامات سوئیسی نه ابزار قانونی لازم را برای منع بازرگانان سوئیسی از معامله نفت ایران در اختیار داشتند و نه مایل بودند تجارت خارجی سوئیس تحت تأثیر منافع انگلیس قرار گیرد. آنها بار دیگر تلاش کردند تا حد امکان خود را از این منازعات دور نگه دارند در نتیجه نسبت به هر دو طرف موضعی منفعلانه اتخاذ کردند. از یک طرف به طور جدی در کار شرکتهای سوئیسی مداخله نکردند و از سوی دیگر در مقابل فشارهای دیپلماتیک انگلیس نیز به آنها کمکی نکردند.^(۱۴)

رساله جامع علوم انسانی

چشم اندازی فراتر از مثلث قدرتهای بزرگ:

در ابتدا گمان می‌کردیم نگاه کشورهای غیر درگیر در بحران نفت ایران با نگاه قدرتهای بزرگ درگیر متفاوت است. در مورد سوئیس می‌توان گفت که برداشت این کشور از اوضاع سیاسی ایران در بحران آذربایجان در سال ۱۹۴۶ نسبت به بحران نفت ایران در اوایل دهه ۱۹۵۰، تفاوت چشمگیری به چشم می‌خورد. بخشی از این تغییر، از اوضاع متغیر اروپا طی این سالها ناشی می‌شود و بخش دیگر آن نتیجه جهت‌گیریهای شخصی نمایندگان سوئیس است. وزارت خارجه سوئیس و نمایندگانش در تهران در زمان بحران نفت ایران نگرشی انگلیسی - آمریکایی



اتخاذ کرده بودند سوئیس که کشوری غربی بود و در خارج از کشور دارای اموال خصوصی بود در مناقشه ملی شدن نفت به موضع انگلیس بیشتر گرایش نشان می‌داد.^(۱۵) با این حال ایران و انگلیس هر دو معتقد بودند سوئیس در جریان این اختلافات موضعی بی‌طرف دارد چراکه هیچ هدف سیاسی در ایران نداشت. در نتیجه نخست‌وزیر ایران از سوئیس خواست در مذاکرات میان ایران و انگلیس به عنوان میانجی بی‌طرف عمل کند. علاوه بر این شرکتهای تجاری امیدوار بودند تحت پرچم سوئیس «بی‌طرف» به نفت ملی‌شده ایران، دست یابند. از طرفی مقامات سوئیسی سعی داشتند خود را از این بحران سیاسی دور نگه دارند، لذا در این اختلافات موضعی کاملاً بی‌تفاوت اتخاذ کردند.

با آنکه نگرش سوئیس نسبت به بحران نفت ایران تفاوت چندانی با نگرش قدرتهای بزرگ ندارد لکن توجه ما را به مرحله ثانویه‌ای از این بحران جلب می‌کند که در واقع در آن ما با اقدامات و تدابیری تازه از سوی دولت ملی تهران، مواجه می‌شویم که هدف از آنها غلبه بر این بحران بوده است. با در نظر گرفتن سیاست دولت ملی برای حفظ استقلال ایران تلاش تهران برای برقراری روابط نزدیک‌تر با کشورهای کوچکی که هیچ منافع سیاسی در ایران نداشتند اقدامی منطقی به نظر می‌آید. لذا با بررسی روابط ایران فراتر از مثلث اتحاد شوروی، بریتانیا و ایالات متحده می‌توان ابعاد تازه‌تری از این مقطع مهم تاریخ ایران را آشکار کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



یادداشتها:

۱. این مقاله حاصل بخشی از رسالهٔ دکتری در دست تهیهٔ نویسنده با موضوع روابط سوئیس و ایران در زمان محمدرضا پهلوی است. نگارنده مراتب قدرانی خود را از دکتر همایون کاتوزیان به خاطر نظرات سودمندشان در مورد نسخهٔ قبلی این مقاله اعلام می‌دارد.

۲. برای آگاهی از سیاست قدرتهای بزرگ در مقابل ملی شدن نفت ایران رجوع کنید به:

Marry Ann Heiss, *Empire and Nationhood: the United States, Great Britain and Iranian Oil, 1950-1954*, New York (Columbia Univ. Press), 1997, and Jürgen Martschukat, *Antimperialismus, Öl und die "Special Relationship": Die Nationalisierung der Anglo-Iranian Oil Company im Iran 1951-1954*, (North American Studies vol.6), Münster (Lit), 1993.

در مورد سیاستهای داخلی ایران در مورد ملی شدن نفت رجوع کنید به:

Homa Katougian, *Mussadiq and the Stuggle for Power in Iran*, London/new York (I.B.Tauris), 1990.

3. Public Record Office in Kew, PRO: FO 371/98730/34 and 35

4. For these reports see Swiss Federal Archive in Bern SFA E 2300 Teheran vol 4 to 7 E 27/9745 vol.6.

۵. گاوین معتقد است حمایت ایالات متحده از کودتا در ایران بیشتر ناشی از عوامل ساختاری در سطح بین‌الملل بود (تغییر موازنهٔ قدرت) تا تغییر اساسی سیاست آیزنهاور در قبال ایران. رجوع کنید به:

Francis J.Gavin, "Politics, Power, and US Policy in Iran, 1950-1953", in: *Journal of Cold War Studies*, vol 1/No. 1, Winter 1999: 56-89.

6. Sir Denis Wright in an interview with the author in Haddenham (Britain), on 22 July 1999.

7. Foreign Office Note of Frank K Roberts to W Strang Landon 403 1953 PRO FO 371/104635/3.

8. PRO FO 371/104635/1 to 4 SFA E 2001 (E) 1969/121 vol 254.

9. See reports of the Swiss embassy in London SFA E 2300 London vol 47.

۱۰. زمانی که کاردار سوئیس به مصدق اطلاع داد که انگلیس مایل به انجام مذاکره از طریق سوئیس نیست، او مجدداً موضوع پرداخت غرامت به شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC) را مطرح کرد. به رغم پاسخ منفی لندن، نخست‌وزیر ایران از سوئیس خواست این پیشنهاد را بار دیگر به انگلیس اعلام کند. اما کاردار سوئیس مصدق را متقاعد کرد این پیشنهاد را به هندرسون سفیر آمریکا اعلام کند. چند روز بعد، او این موضوع را با هندرسون در میان گذاشت. ظاهراً این پیشنهاد برای سفیر آمریکا تازگی نداشت اما آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلیس در گفتگویی که قبلاً با او داشت، این پیشنهاد را قویاً رد کرد.
رجوع کنید به:

Dispatch of the Swiss Charge d'affaires in Tehran to the Swiss Foreign Minister, Theran, 9 March 1953. SFA: E 2001 (E) 1969/121 vol.86.

11. PRO FO 371/91596/1760.

12. PRO FO 371/98682/28 and 31, SFA E 2200 40 (-) /67 vol 11.

۱۳

SFA: E 2001 (E) 1969/121 vol.255; E 2200.40 (-) /67 vol.11.

ارتش ایالات متحده از آن بیمناک بود که دولت ملی ایران نفت خود را به اتحاد شوروی بفروشد
رجوع کنید به:

Foreign Relations of the United States (FRUS), Series 1952-1954, vol.X (Iran 1951-1954), Doc.87. PRO:FO 371/91618/2333.

اما تاکنون هیچ سندی دال بر اقدامات مخفی ارتش ایالات متحده برای بدست آوردن نفت ایران به جهت جلوگیری از فروش آن به شوروی به دست نیامده است.

14. SFA: E 2001 (E) 1969/121 vol.254 and 255

۱۵. سوئیس با پیوستن به سازمان همکاری اقتصادی اروپا در ۱۹۴۸، پیوند خود را با بلوک غرب اعلام کرد. به علاوه سوئیس بر اساس توافقنامه لیتز-لیندر در ۱۹۵۱ باید از تحریم صادرات به اتحاد شوروی از سوی آمریکا تبعیت می‌کرد. از سویی، اموال سوئیس در کشورهای اروپای شرقی توسط دول سوسیالیست مصادره شده بود.